



در شب‌های نورانی و معنوی منتهی به عاشورای حسینی همواره باید این سوال را از خود پرسیم: اگر من در صحنه کربلا حضور داشتم و بر سر دواهی انتخاب بین همراهی و ترک امام حسین(ع) قرار می‌گرفتم، چه انتخابی داشتم؟ آیا در پاسخ به وجدان و فطرت که مرا به یاری حسین بن علی(ع) فرامی‌خواند، توجیحات و بهانه‌های متعدد و گوناگون را ردیف می‌کردم یا در هر گونه توجیه را بر خود می‌بستم و به یاری فرزند رسول خدا می‌شناختم؟ توجیه و بهانه‌تراشی، این ام‌المصاب و پاشنه آشیل انسان‌های دوستدار حق و محبان اولیای خدا، چگونه هر بار با یک شکل و سیما جلوه می‌کند و خود را چنان زنجیر بر دست و پای انسان می‌بندد تا او را از حرکت و پرواز به سوی بهشت یاری ولی‌الله بازدارد؟ باید این توجیحات را شناخت و از آنها بر حذر بود تا حسرت عدم یاری امام عصر (ارواحنا له الفدا) در دنیا و عقبی برای‌مان نماند که چه بد عذایی است حسرت!

برای شناخت این توجیحات و بهانه‌ها با حجت‌الاسلام والمسلمین علی اصغر علوی پژوهشگر و مولف حوزه معارف عاشورایی گفت‌وگو کردیم.

گفت‌وگویی «وطن امروز» با حجت‌الاسلام علی اصغر علوی، پژوهشگر حوزه عاشورا درباره توجیحات و بهانه‌تراشی‌ها برای یاری نکردن امام حسین(ع)

# توجیه‌المسائل غایبان کربلا



نیست! فهمید الان وقت جهاد و همراهی با ولی خداست. **اسلام به ما نیاز دارد!**

عده‌ای در کربلا حاضر نشدند و بهانه‌شان این بود که اگر در کربلا بیاییم، کشته می‌شویم، در حالی که در این شرایط اسلام به افرادی مثل ما نیاز دارد. ما باید با شیم تا بتوانیم آیات و احادیث را زنده نگه داریم، باید ترویج علم کنیم... و مگر اسلام امام حسین(ع) با اسلام شما فرق می‌کند؟ اسلام حسین برای اینکه زنده بماند، نیاز به فدائاری داشت، نیاز به فداکاری داشت، نیاز به خون داشت. بعضی وقت‌ها اثر خون خیلی بیشتر از اثر علم است. پس این توجیه درست نیست که به بهانه تحصیل علم یا تدریس علم، جبهه جهاد علیه باطل را خالی کرد. امام حسین(ع) رفت تا به خدا برسد، رفت تا جانش را نثار کند.

**بهبانه ترس**  
 بعضی شیعیان به دلیل ترس از دشمنان، امام را تنها گذاشتند. شیعیان، گرفتار ظلم یزید بودند. امام را به فریادرسی خواندند. امام هم در پاسخ آنان راهی کوفه شد. خود امام، در مسیر راه خویش به کوفه، در راه از اشخاص مختلف مدد خواست، بعضی ندایش را پاسخ داده و به او پیوستند.

مانند زهر بن قین، برخی هم عذر و بهانه آوردند و اوضاع بحرانی کوفه را یادآور شدند. امام به آنان می‌فرمود: اگر یاری نمی‌کنید، لااقل از این منطقه دور شوید، چرا که هر که فریاد دادخواهی مرا بشنود ولی به یاری نیاید، گرفتار دوزخ خواهد شد: «من سمع و اجابت را یی سوادنا فلم یجینا و لم یغتنا کان حقاً علی الله عز و جل ان یکبه علی منخریه فی النار» ندای «هل من ناصر» امام حسین(ع) نیز در روز عاشورا، خطاب به همه کسانی بود که یاری دفاع از حریم و حرم اهل بیت را داشتند. فریاد استغاثه آن حضرت که به «هل من معیت» و «هل من ذاب» بلند بود، از همه آیندگان، لیبیک اجابت می‌طلبید. رهبر معظم انقلاب درباره ترس برخی افراد برای یاری امام حسین می‌فرماید: «در حادثه عاشورای امام حسین(ع)، حتی کسانی مانند عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر که خودشان جزو خاندان بنی‌هاشم و از همین شجره طیبه‌اند، جرأت نمی‌کنند در مکه یا مدینه بایستند، فریاد بزنند و به نام امام حسین(ع) شعار بدهند».

بسیاری از بزرگان تنها به دلیل ترس نیامدند؛ پسر فاطمه حمایت کنند. یزید قدرت و هیمنه پوشالی عجیبی داشت و ترسناک هم بود. رهبر معظم انقلاب درباره ترس بزرگان بیان می‌دارند: «بن، یک عبرت عجیب در تاریخ است. آنجا که بزرگان می‌ترسند، آنجا که دشمن چهره بسیار خشنی از خود نشان می‌دهد، آنجا که همه احساس می‌کنند اگر وارد میدان شوند، میدان غریبه‌ای آنها را از خود خواهد گرفت؛ آنجا است که جوهرها و باطن افراد شناخته می‌شود. در تمام دنیای

و اشک می‌ریخت، عجب درسی به ما داد عبدالله بن حر جعفری! اولویت «خودت» را امام بگذارد، نه اولویت «سبت» را! مگر اینکه مثل حضرت نافع، اسب و شمشیر هم در راه او باشد، به شرط حضور خودت.

**بهبانه زندگی کردن**  
 دنیادوستی و اینکه می‌خواهیم زندگی کنیم نیز از بهانه‌های عدم یاری سیدالشهدا بود. دنیادوستی، رشه توجیه مردمی بود که در طول ۲۰ سال زمامداری معاویه طعم تلخ تبعیض‌ها و ستم‌ها را چشیده بودند و بسیاری از آنها در فقر و فلاکت مادی و معنوی به سر می‌بردند. از این رو وقتی که مردم کوفه مطلع شدند امام حسین(ع) ضددستگاه اموی قیام کرده است، سیل نامه‌ها به سوی مکه روانه شد و از امام حسین(ع) خواستند اوضاع پریشان آنان را سامان دهد اما دل‌بستگی مردم به دنیا و اختناقی که حزب اموی ایجاد کرده بود، مانع فداکاری و ایستادگی آنان در مقابل ستمگران شد؛ چنانکه امام حسین(ع) درباره آن مردم فرمود:

«الناس عبید الدنیا والدین لعل علی السنتیم یحوطونه مادت رعایشیم فلنا محصوا بالبلایه قل الدیانون»؛ «هردم بندگان دنیا هستند و دین لقلقه زبان‌شان و حمایت و پشتیبانی‌شان از دین تا آنجاست که زندگی‌شان در رفاه است و آن گاه که در بوته امتحان قرار گرفتند، دینداران کم خواهند بود» و در بیان دیگری خطاب به اشراف کوفه نوشت: «اگر بیعت‌شکنی و نقض بیعت کنی، به جانم سوگند که این نخستین بار نیست که چنین ننگی را مرتکب می‌شوی؛ زیرا شما با پدر و برادرم و پسر عموم مسلم بن عقیل نیز چنین بی‌وفایی کردید. فریب خورده کسی است که به وعده‌های بوج شما دل ببندد. شما با این سستی و ترس، خود را بدبخت و بهره‌خود را ضایع کردید». چنانکه از سخنان و بیانات امام حسین(ع) فهمیده می‌شود، مردم در عین حالی که گرفتار تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های حزب اموی بودند، جرأت قیام نداشتند و ظلم و ستم آنان را تحمل می‌کردند. به همین جهت، فرزند به امام(ع) گفت: «قلوب الناس معک و سیوفهم مع بنی‌امیه»؛ مردم دل‌های‌شان با شماست و شمشیرهای‌شان با بنی‌امیه و علیه تو!؛ شهید مطهری می‌نویسد: «فرزدق نظر عامه را گفته‌ام؛ علمای که محکوم روش کبریا و رؤسا بودند و از خود، اراده‌ای نداشتند ولی «مجمع بن عبید»، بین اشراف بی‌ایمان و عامه ضعیف مقلد، فرج گذاشت. «مجمع بن عبید» گفت: «اشراف به خاطر رشوه‌هایی که گرفته‌اند، همه علیه تو هستند اما سایر مردم دل‌های‌شان مایل به شمامت و شمشیرهای‌شان فردا می‌دهد شما کشیده خواهد شد».

**بهبانه دوری از سیاست**  
 عده‌ای به کربلا نیامدند به بهانه اینکه از سیاست دور باشند. نمی‌شود امام را به عنوان یک رهبر الهی قبول داشت ولی به عنوان رهبر سیاسی قبول نداشت. حقیقت کربلا، سیاست را با دیانت دیدن است. حر در یکی از منازل از خود رفتاری دوگانه و متعارض بروز داد: نماز با امام و شمشیر بر امام. ترجمان رفتار او را شهید آوینی به زیبایی تصویر می‌کند. در این زمینه شهید آوینی می‌گوید: «عجبا آنان (حر بن یزید نیز با سپاهش) نماز را با اسام به جماعت می‌گزارند، اگر او را در نماز به مقتدایی پذیرفته‌اند، پس دیگر چه داعیه‌ای بر جای می‌ماند؟ اگر کسی بیگنار که جدایی دین از سیاست تفکری است خاص این عصر، در اشتباه است. بیاید و ببیند که اینجانبین، نرم نمی‌پس از حجه‌الوداع، خویش، اسبیش را به امام بخشیدند؛ گروهی در میانه راه و با درک حقیقت به سوی سیدالشهدا(ع) حرکت می‌کنند و گروهی نیز مولا و سرور خود را تنها می‌گذارند و می‌گریزند و در همه این وقایع و شخصیت‌ها عبرتی برای دین را به حکومت می‌پذیرند و حق

بها استند مطهری نیز به یکی از این افراد پرداخته است. امام حسین است. اما در اینجا نکته ظریف دیگری نیز هست. ظاهر دین، منفک از حقیقت آن، هرگز ابا ندارد که با کفر و شرک نیز جمع شود و اصلاً وقتی که دین از باطن خویش جدا شود، لاجرم به راهی اینچنین خواهد رفت. اری! نماز با امام خواندن به حکم دیانت و شمشیر بر امام کشیدن به حکم سیاست در منطق اولیه حر که دین را جدا از سیاست می‌داند، قابل توجیه است اما حری که به حقیقت عاشورا رسیده است، راهی برای توجیه این دوگانگی نمی‌یابد. در منطق عاشورا سیاست عین دیانت است و دیانت هم عین سیاست.

**از کسانی که با عملکرد خود به نحوی قائل به سکولاریسم یا جدایی دین از سیاست بودند سخن گفتیم؛ به صورت صدقاً تقریر در این باره صحبت می‌فرمایید؟**  
 بله! اسناد مطهری نیز به یکی از این افراد پرداخته است. در میان اصحاب امیرالمؤمنین مردی را داریم به نام ربیع بن خثیم، همین خواجه ربیع معروف که قبری منسوب به او در مشهد است. حالا این قبر، قبر او هست یا نه، من یقین ندارم و اطلاع‌م در این زمینه کافی نیست ولی در اینکه او را یکی از زهاد ثنائیه، یعنی یکی از A زاهد معروف دنیای اسلام می‌شمارند، شکی نیست. ربیع بن خثیم اینقدر کارش به زهد و عبادت کشیده بود که در دوران آخر عمرش قبر خودش را کنده بود و گاهی می‌رفت در قبر و لحدی که خودش برای خودش درست کرده بود، می‌خوابید و خود را نصیحت و موعظه می‌کرد، می‌گفت: یادت نرود عاقبت باید بیایی اینجا! تنها جمله‌ای که غیر از ذکر و دعا، او شنیدند،

آن وقتی بود که اطلاع پیدا کرد مردم حسین بن علی فرزند عزیز پیغمبر را شهید کرده‌اند؛ چند کلمه گفت در اظهار تأثر و تأسف از چنین حادثه‌ای؛ وای بر این که فرزند پیغمبرشان را شهید کردند! می‌گویند بعد از استغفار می‌کرد که چرا من این چند کلمه را که غیر ذکر بود، به زبان آوردم! همین آدم در دوران امیرالمؤمنین علی(ع) جزو سپاهیان ایشان بوده است. یک روز آمد خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! انا شککتنا هذا القتال». «انا» را هم که می‌گوید، معلوم می‌شود که او نماینده عده‌ای بوده است. یا امیرالمؤمنین! ما در باره این جنگ شک و تردید داریم، می‌ترسیم این جنگ، جنگ شرعی نباشد. چرا؟ چون ما داریم با اهل قبله می‌جنگیم، ما داریم با مردمی می‌جنگیم که آنها مثل ما شهیدانین می‌گویند، مثل ما نماز می‌خوانند، مثل ما رو به قبله می‌ایستند. از طرفی شیعه امیرالمؤمنین بود و نمی‌خواست کتله‌گیری کند. گفت: یا امیرالمؤمنین! خواهش می‌کنم به من کاری را واگذار کنید که در آن شک وجود نداشته باشد، من را به جایی و دنبال مأموریتی نفرست که در آن شک نباشد. امیرالمؤمنین هم فرمود: بسیار خوب! اگر تو شک می‌کنی، پس من تو را به جای دیگری می‌فرستم. نمی‌دانم خودش تقاضا کرد یا ایندانا حضرت او را به یکی از سرحادات فرستادند که در آنجا هم باز سرباز بود. کار سربازی می‌خواست انجام بدهد اما در سرحد کشور اسلامی که اگر احیاناً پای جنگ و خون‌ریزی به میان آمد، طرفش کفار یا بت‌پرستان یعنی غیرمسلمان‌ها باشند. این نمونه‌ای بود از زهد و عبادی غیرمسلمان‌ها بودند. اسلام بصیرت می‌خواهد، هم عمل می‌خواهد و هم بصیرت. این آدم (خواججه ربیع) بصیرت ندارد. در دوران ستمگری مانند معاویه و ستمگری مانند یزید بن معاویه زندگی می‌کند؛ معاویه‌ای که دین خدا را دارد زیر و رو می‌کند؛ یزیدی که بزرگ‌ترین جنایت‌ها را در تاریخ اسلام مرتکب می‌شود و تمام زحمات پیغمبر دارد هدر می‌رود. آقا فرشته یک گوشه‌اش را انتخاب کرده، شب و روز دائم مشغول نماز خواندن است و جز ذکر خدا کلمه دیگری به زبانش نمی‌آید؛ یک جمله‌ای هم که به عنوان اظهار تأسف از شهادت حسین بن علی(ع) می‌گوید، بعد پشیمان می‌شود که این حرف دنیا شد، چرا به جای آن سبحان‌الله، الحمدلله نگفتم؟ چرا به جای آن یا حی یا قیوم نگفتم؟ چرا الله اکبر نگفتم، لا حول ولا قوة الا بالله نگفتم؟ این با تعلیمات اسلامی جور در نمی‌آید. «لا یری الجاهل الا مغرطاً او مغرطاً» جاهل یا تند می‌رود یا کند. این زهد و عبادت چقدر ارزش دارد؟ این ارزش ندارد که آدم در رکاب مردی مانند علی باشد اما در راهی که علی دارد راهنمایی می‌کند و در آن جایی که علی فرمان جهاد می‌دهد، شک کند که آیا این درست است یا نادرست و عمل به احتیاط کند و بنا را بر احتیاط بگذارد.

**بهبانه تقرب به خدا**  
 برخی دیگر آمدند کربلا و مقابل امام ایستادند و امام را شهید کردند تا به قرب خدا برسند.

راستی که چه بهانه و توجیه عجیبی است! امام سجاد(ع) به عبدالله بن عباس بن علی نگاه کرد و اشک چشمش را گرفت و فرمود: «روزی به رسول خدا سخت‌تر از روز احد نگذشت که عمویش حمزه در آن کشته شد و بعد از آن موته است که عموزاده‌اش جعفر بن ابی‌طالب کشته شد، سپس فرمود: روزی چون روز تو نباشد، ای حسین! ۳۰ هزار مرد که گمان می‌کردند از این ائمت هستند، دور او را گرفتند و هر کدام به کشتن او به خدا تقرب می‌جست و او خدا را به آنها یادآور می‌شد و پند نمی‌گرفتند تا او را به ستم و ظلم و عدوان کشتند».

بهانه و توجیه کسانی که سیدالشهدا(ع) را یاری نکردند و حضرت را در صحرای کربلا تنها گذاشتند، این است: «اینها گفت‌وگو مجال تشریح آنها را به نامی دهد، بهانه‌هایی مثل عبادت، راضی، نیلینایی و معلومت، رفاه و راحتی خانواده... اما کربلا سرزمین بی‌هنگامی است؛ اگر بدانی زن و فرزند نیز از قسوت و بی‌رحمی دشمن مصون نمی‌مانند و رنج در انتظار نشسته است، نمی‌توان صحنه را رها کرد و مسؤولیت را نادیده گرفت. کربلا نشان داد داغ‌دیدگی و اسارت نیز سلب مسؤولیت نمی‌کند. در زنجیر هم باید خروشید. در تنهایی باید فریاد زد و در همه گله و همه حال نباید راه را رها کرد و نیمه‌تمام گذاشت. امتداد خون، پیام است و اكمال شهادت، پیام‌رسانی، روشنگری، رسواسازی ستمگر و نشان دادن چهره مظلوم حقیقت است. شاید این فقره از زیارت اربعین رساترین وصف از کربلا و شهادت اباعبدالله(ع) و یارانش باشد: «بئذ یهتجه فیک لیستقذ عبادک من الجاهله وحیره الضالاه» (حسین(ع) جانش را فدای تو کرد تا بندگان را از جهالت و نادانی و سردرگمی و گمراهی‌های بخشد. کربلا پایان بخش سردرگمی و پل‌تکیلی است و بهر حکم تعلیف شد که کربلا معلوم است هر کس در هر کجا، در هر موقع است و در هر شرایطی باشد، از کربلا ناگزیر است. اگر بپذیریم که کربلا هر روز در ما اتفاق می‌افتد (کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا) و هر روز حسین خوبی‌ها و پاکی‌ها به کربلای قلب ما می‌آید و یزید گناه و زشتی در مقابل صفارایی می‌کند، باید از خودمان برسیم؛ چند بار، رها از بهانه و توجیه، این حسین را لیبیک گفته‌ایم؟

**کسانی که از یاری امام حسین(ع) خودداری کردند، چه بهانه‌ها و توجیحاتی داشتند؟**

توجیحات کسانی که امام حسین(ع) را یاری نکردند می‌توان در ۳ بحث کلی دسته‌بندی کرد: ۱- توجیحات کسانی که با امام همراه نشدند. ۲- توجیحات کسانی که امام را ترک کردند. ۳- توجیحات کسانی

که مقابل امام ایستادند. اینها به بهانه‌های متعددی برای عدم یاری امام حسین(ع) و همراهی با ایشان متوسل شدند که تعدادی از آنها را خدمت‌تان می‌گویم.

**بهبانه حج**  
 عده‌ای به بهانه حج از امام حسین جدا شدند و با او همراهی نکردند. کسانی که خود گفتند اول حج بگذاریم، بعد به حسین می‌رسیم. نرسیدند! تاریخ می‌خواست به همه درس اهمیت اولویت‌دهی بدهد. جایی که اولویت «حسین» است، هیچ تأخیری جایز نیست. باید اولویت‌ها را همراه امام انتخاب کرد، نه زودتر و نه دیرتر. «المقدم لهم مرق و المتأخر عنهم زاهق و اللزم لهم لاقح» و چقدر سخت می‌شود تشخیص این اولویت؛ خیلی‌ها اشتباه کردند وقتی حسین به سمت کربلا حرکت آغاز می‌کند، همه چیز از اولویت خارج می‌شود، حتی طواف حج واجب دیگر مکه و مدینه مانند اولویت خود را از دست می‌دهد. اگر بگوییم: «من سمع و اجابت را یی سوادنا فلم یجینا و لم یغتنا کان حقاً علی الله عز و جل ان یکبه علی منخریه فی النار» ندای «هل من ناصر» امام حسین(ع) نیز در روز عاشورا، خطاب به همه کسانی بود که یاری دفاع از حریم و حرم اهل بیت را داشتند. فریاد استغاثه آن حضرت که به «هل من معیت» و «هل من ذاب» بلند بود، از همه آیندگان، لیبیک اجابت می‌طلبید. رهبر معظم انقلاب درباره ترس برخی افراد برای یاری امام حسین می‌فرماید: «در حادثه عاشورای امام حسین(ع)، حتی کسانی مانند عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر که خودشان جزو خاندان بنی‌هاشم و از همین شجره طیبه‌اند، جرأت نمی‌کنند در مکه یا مدینه بایستند، فریاد بزنند و به نام امام حسین(ع) شعار بدهند».

بسیاری از بزرگان تنها به دلیل ترس نیامدند؛ پسر فاطمه حمایت کنند. یزید قدرت و هیمنه پوشالی عجیبی داشت و ترسناک هم بود. رهبر معظم انقلاب درباره ترس بزرگان بیان می‌دارند: «بن، یک عبرت عجیب در تاریخ است. آنجا که بزرگان می‌ترسند، آنجا که دشمن چهره بسیار خشنی از خود نشان می‌دهد، آنجا که همه احساس می‌کنند اگر وارد میدان شوند، میدان غریبه‌ای آنها را از خود خواهد گرفت؛ آنجا است که جوهرها و باطن افراد شناخته می‌شود. در تمام دنیای